

حدیث نفس

رضا نیک‌ذات

کند. خواننده یک زندگینامه بیشتر دوست دارد با اثری مواجه شود که او را در یک مسیر داستانی جذاب، با وقایعی روبه‌رو کند که به مستند بودنشان اطمینان دارد، و در عین حال، می‌خواهد جزئی از آن شود. داستان زندگی هر شخص، در عین منحصربه‌فرد بودن، قابلیت تکرارپذیری هم دارد؛ پس هر خواننده‌ای می‌تواند همذات‌پنداری کرده و خودش را در همان شرایط مجسم کند. بنابراین به هر اندازه جنبه روایی و داستانی یک اثر زندگینامه‌ای قوی باشد، جنبه همذات‌پذیری آن بالا می‌رود؛ یعنی خاصیتی که در این کتاب با آن روبه‌رو نیستیم. نویسنده تنها مثل یک راوی و گزارشگر، ما را از آن اتفاق مطلع می‌کند. اتفاقاً بعضی از این حکایت‌ها شخصیت‌هایی دارند که می‌توان به تنهایی برای هر یک از آنها یک کتاب نوشت؛ اما نویسنده تنها با ذکر جزئیاتی مختصر، از آنها عبور کرده است (برای مثال، می‌توانید شخصیت‌های دایی جان در صفحه ۳۳، علی‌مراد در صفحه ۳۶، باباجان در صفحه ۴۳، شاهرخ در صفحه ۸۵ و ابراهیم گلستان در صفحه ۱۲۷ را ببینید). این شتاب و عبور، تقریباً در همه جای کتاب قابل ملاحظه است و شاید ترس از حجیم شدن، نویسنده را به این اقتصار وا داشته است. ضمناً نویسنده برای هر موضوع کوتاه مستقل در هر فصل، یک عنوان انتخاب کرده، که همین عناوین، متن را به صورتی تکه‌تکه و نامنسجم درآورده است. شاید اگر به جای استفاده از این عناوین، با پروراندن مطلب و ایجاد ارتباط معنایی حوادث را پیش می‌برد، به توفیق بیشتری دست می‌یافت.

تعلیق - چه زبانی، چه معنایی - یکی دیگر از ابزارهایی است که اثر روایی را جذاب‌تر می‌کند. هر حادثه‌ای از لحاظ منطقی، یک شروع، امتداد و پایان دارد. همین امتداد حوادث است که ما را آنقدر با خود می‌کشد تا پایانش را دریابیم. چه بسا که یک حادثه، بدون امتداد، در حد یک شوخی جلف یا یک خبر بی‌اهمیت پایین بیاید. در این سرگذشتنامه جای تعلیق‌های زیبا خالی است. حوادث فقط پیش می‌روند و تک‌لایه‌اند؛ گره نمی‌خورند؛ تنیده نمی‌شوند؛ خواننده را درگیر نمی‌کنند؛ ... برای نمونه، می‌توانید این حادثه‌های داستانی قشنگ را ببینید که با وجود تأثیری که در سرنوشت راوی دارند، چه زود شروع شده و چه زود تمام می‌شوند: مرگ مادر در صفحه ۶۱ بیست‌وهشت مرداد در صفحه ۱۱۹، فرودگاه و مأمور امنیتی در صفحه ۱۳۱، سرگردانی در صفحه ۱۹۹، دیداری کوتاه از اهواز در صفحه ۱۲۲، و ...



* حدیث نفس.

* حسن کامشاد.

* چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.

نام آقای حسن کامشاد را از زمانی که با شوقی سیری‌ناپذیر، صفحات دنیای سوفی را ورق می‌زد و جلو می‌رفتم، به یاد می‌آورم. آن وقت‌ها وقتی تاریخ تولد او را در برگه‌دان کتاب دیدم، نمی‌توانستم بپذیرم کودک درون مردی در آستانه هفتادسالگی، هنوز پرتحرک و شاداب باشد. دنیای سوفی فضایی خاص را تصویر می‌کند که برای همراهی با آن، باید با دنیای کودکان آشنا بود ... بعدها با ترجمه‌های دیگر ایشان، مخصوصاً با قبیله عالم، آشنا شدم که بُعد دیگری از دقت نظر آقای کامشاد را نشان می‌داد؛ اما هنوز هم چیز زیادی درباره ایشان نمی‌دانستم. بالاخره با دیدن کتاب حدیث نفس در اواخر سال ۸۷، توانستم کامیاب شوم.

حدیث نفس، یک زندگینامه است؛ نظر کلی و اجمالی نویسنده است به زندگی‌اش، از ابتدا تا پنجاهسالگی وی، که با انقلاب اسلامی هم‌زمان شده است. احتمالاً قرار است دنباله این نوشتار هم به زودی منتشر شود و به جزئیات زندگی در غربت بپردازد.

در صفحه اول کتاب، نقل‌قولی از چند سطر از اعترافات ژان ژاک روسو را می‌بینیم که در آن، بر موضوع نقل از حافظه و صدق نوشتار تأکید شده است و شاید بتوان حدیث نفس را بر اساس این دو ویژگی، مشابه اعترافات دانست؛ اما در عین حال، تفاوت‌های فاحشی نیز با آن دارد. حدیث نفس هیچ‌گاه در بیان جزئیات و نیز حفظ بیان داستانی حکایات، به پای اعترافات نمی‌رسد و یکی از ضعف‌های عمده کتاب هم این است که نویسنده با حالتی شتاب‌آمیز و تند، بیشتر سعی داشته است حوادث را نقل کند تا اینکه آنها را به ما نشان دهد؛ انگار دوست دارد خیلی زود همه چیز را تمام کند و همه اتفاقات و حوادث زندگی را خیلی تند و خلاصه بیان

یکی از ویژگی‌هایی که خیلی مایل بودم در این کتاب ببینم، اشاره کردن به وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر دوره زمانی زندگی راوی بود. هرچند در این صورت ممکن بود حجم کتاب افزایش یابد، اما غنای اثر به حدی بالا می‌رفت که می‌توانست خواننده را با خود همراه کند. خیلی از خوانندگان ممکن است اطلاعات تاریخی خود را تنها از کتاب‌های تاریخی محض کسب کرده باشند. با خواندن سرگذشتنامه‌ها و کتاب‌های خاطرات، این آگاهی جنبه مستندتری می‌یابد که بیشتر در یادها می‌ماند. در کتاب حدیث نفس گاهی به این وقایع اشاراتی جزئی شده است که اتفاقاً خیلی خوب هم از کار درآمده‌اند - مثل آبادان در صفحه ۸۶، کنفرانس صلح وین در صفحه ۱۰۴، روز گل شقایق در صفحه ۱۴۵، بخت و کتاب در صفحه ۲۶۳ و ... - و کاش کمی بیشتر بود. نمونه خوبی از این دست آثار، کتاب شرح زندگانی من، نوشته عبدالله مستوفی است، که هم زندگی است هم تاریخ. نویسنده این اثر با تسلط فراوان بر تاریخ گذشته و معاصر خود و نیز با تکیه بر حافظه دقیق، توانسته است شرح زندگانی من را به یک تاریخ داستانی یا داستان تاریخی تبدیل کند، که با حجمی نزدیک به ۱۵۰۰ صفحه، خواننده را به ملال دچار نمی‌کند.

نکته دیگری درباره کتاب قابل ذکر است؛ نویسنده وقتی پس از این همه سال دست به قلم برده و تصمیم گرفته است سرگذشتش را بنویسد؛ یعنی اینکه تکلیف خود را با بسیاری از مسائل روشن کرده است. مطمئناً وقتی ما درباره تاریخ معاصر می‌نویسیم، از برخی از اتفاقات و اشخاص، نامی به میان می‌آید که ممکن است مقبول همگان نباشد. به همین خاطر، نویسنده قبل از نگارش باید این مشکل را بررسی کند؛ یا به انتقاد و ایرادهای دیگران تن دردهد، یا واقعیت را نگفته باقی گذارد. پس این برای من خواننده قابل قبول نیست که نویسنده حدیث نفس، که به راحتی پتّه «باباجان» را روی آب می‌ریزد و همه جزئیات عیاشی و خوشگذرانی‌هایش را شرح می‌دهد، از یکی از دوستانش تنها با «ف» نام ببرد (ص ۷۷). من خواننده با خود فکر می‌کنم که بعد از این همه سال (حدود ۶۰ سال)، چه چیز سری و مهمی بوده که نویسنده تشخیص داده است ما این آقا را نشناسیم! این احساس بیگانگی برای خواننده خوشایند نیست؛ یعنی حتی اگر از یک اسم مستعار استفاده می‌کرد، خیلی بهتر از این بود که لبه تیز تیغ سانسور را اینقدر علنی نمایان کند. این خودسانسوری، درباره صحبت از رفیق وثیق (ص ۹۹) هم وارد است. این جور ملاحظات و محافظه‌کاری‌ها، کمی نویسنده را که خواسته است با خواننده اثر راحت و صمیمی باشد، از ما دور می‌کند. البته جسارت و شهامت نویسنده در بیان خیلی از سبکسری‌ها و اتفاقات دوران جوانی، به جای خود ستودنی است؛ اما کافی نیست.

درباره اشخاص، به نظر من جای یک نفر خالی است: جلال آل احمد. برایم عجیب و ناممکن است که آقای کامشاد بعد از این همه ارتباط با آدم‌های مختلف در مکان‌هایی متفاوت، که از قضا جلال هم دقیقاً در همان مکان‌ها بوده است، او را ندیده باشد؛ چه در حزب توده، چه در شرکت نفت و چه در جنوب ایران، که جلال چندین سفر به آن مناطق داشته

است. به هر حال، به عنوان یک نویسنده مطرح معاصر، دوست داشتم چیزی درباره ارتباط این دو نفر در کتاب پیدا کنم، که نکردم.

یکی دیگر از ضعف‌های داستان، زبان بیان است. با اینکه نویسنده در مقدمه کتاب اشاره کرده است که قصد ندارد فرهیخته بنویسد و می‌خواهد ساده بنویسد تا ساده بر دل بنشیند - که البته جای تحسین دارد -، اما در نوع بیان، سبک و هدفی خاص ندارد. این سادگی گاهی خیلی یکنواخت و تکراری می‌شود. نویسنده در بعضی قسمت‌ها سعی کرده است لحن کلامش را کمی طنزآمیز کند؛ اما به نظر من چندان موفق نبوده است؛ یعنی خواننده طنز را حس نمی‌کند. گاهی هم از کلماتی استفاده کرده است که کمی کنایه‌آمیز و طنزگونه‌اند؛ اما این هم کافی نیست؛ مثلاً در اولین صفحه شروع کتاب، یعنی در بخش «تولد» می‌نویسد: «... یعنی درست ۸۱ سال از عمر شریفم می‌گذرد...!» نمی‌دانم قصد نویسنده از به کار بردن این کلمه چه بوده است؛ شاید می‌خواست به خواننده کمی خودمانی باشد؛ چون اگر قصد انتقال حس طنزگونه به خواننده را داشته، به چنین توفیقی دست نیافته است.

در کتاب، یک تصویر فوق‌العاده زیبا و ناب است که پیوند ساده و پاک دو انسان را نشان می‌دهد؛ پیوند ناگسستنی حسن کامشاد و شاهرخ مسکوب. این تصویر، همچون یک حاشیه مینیاتوری قشنگ، در همه جای کتاب دیده می‌شود و نیز مشخص می‌شود که نویسنده چقدر شاهرخ مسکوب را دوست داشته و چقدر او برایش مهم بوده است. این محبت زیبا و خاص، ستودنی است و بعضی قسمت‌های کتاب را به یک شعر ناب بدل کرده است.

چون نوشته را با ذکر ضعف‌های عمده این کتاب شروع کردم، لازم می‌دانم در اینجا به نقاط قوت آن هم اشاره کنم:

اول از همه، باید بگویم چاپ تقریباً بی‌غلط کتاب مهم‌ترین حسن آن است. در این شرایط که بلای حواس‌پرتی و بی‌دقتی به جان همه افتاده، دقت در ارائه یک اثر درست و دقیق، کاری ستودنی است. همچنین طرح جلد، صفحه‌آرایی و ظاهر کتاب در حدی قابل قبول است. استفاده از عکس در میان نوشته‌ها، به ایجاد تصویر ذهنی دقیق خواننده کمک بیشتری کرده است. نکته جالب دیگر، خوی محققانه و علمی آقای کامشاد است، که اثر آن را در پانویس‌های دقیق و نیز ذکر معادل تمام لغات انگلیسی که در متن به کار برده شده است، می‌توان دید. نمایه دقیق و کامل انتهای کتاب، برای یافتن اسامی خاص کارآمدی فراوان دارد. نام کتاب نیز به شکلی دلنشین با محتوا هماهنگ است.^۱

از آنجا که حدیث نفس هنوز تمام نشده و احتمالاً به زودی ادامه آن نیز چاپ می‌شود، امیدوارم شاهد اثر خوب و روان و دلنشین دیگری از آقای کامشاد باشیم.

پی‌نوشت

۱. «حدیث نفس» به معنای زندگینامه خودنوشت یا همان اتوبیوگرافی است.